

## تاریخ طب در ایران

### فصل دوم

-۳-

#### از ظهور اسلام تا مرگ خلیفه پنجم هارون الرشید

رد دعوت و تهدید پیغمبر اسلام از طرف دربار ایران در میان مسلمین نه چندانی خالی از اثر بود که ظهور عواقب آن مدت زیادی بطول بینجامد .

اگر چه خلفای اولیه که دولتی را از پیشوای خود بخلاف یافته بودند خیال آن نداشتند که بقتوحات ممالک اطراف دست بزنند اما جنگهایی که بعد از وفات حضرت رسول بین بعضی از قبایل کوچک عرب ظاهر شد خواهی نخواهی ایشان را در این خط انداخت . از این قبایل آنان که در طرف مغرب مسکن داشتند تحت تبعیت دولت روم شرقی بودند بر خلاف قبایل شرقی که دولت ساسانی از ایشان حمایت میکرد .

لشکر کشیهای ابوبکر خلیفه اول بچنگ امپراطوری روم شرقی در اینجا مورد بحث ما نیست اما از ذکر جنگهایی که بر ضد ایران شده ناگزیریم زیرا که در نتیجه همانهاست که زبان و آداب عرب در سرزمینی که بعدها بغداد در آنجا بنا شده راه یافته و از آنجا بسا یر بلاد ایران بسط یافته است . در بهار سال ۶۳۳ ( ۲۳ هـ ) یعنی فقط دوازده سال بعد از هجرت پیغمبر اسلام از مکه بمدینه خلیفه اول ابوبکر در همان يك سالی که از عمر او باقی مانده بود سپاهیان ب سرزمین عراق فرستاد تا قبایلی را که سر بمصیان برداشته بودند مطیع سازد و آشوبی را که در حدود شرقی بلاد اسلام برپا شده بود بخواباند . سردار این سپاهیان یعنی خالد بن ولید بعد از آنکه سرسبزی و خرمنی دو جلگه فرات و دجله را از نزدیک دید و آن را با بیابان رنگارنگ و خشک عربستان سنجید باطناً تعجب کرد که آن اراضی را بتصرف لشکریان اسلام در آورد بهمین جهت بشهر حفر که اول خاک ایران بود حمله برد و حاکم ایرانی که غافلگیر شده بود در واقعه‌ای که بیوم السلاسل معروف است شکستی سخت یافت .

شکست دیگری که در همین سال قوای اسلام بلشکریان ایران دادند و متعاقب آن فتوحاتی چند نصیب آنان گردید دربار ساسانی را دچار اختلال و پریشانی کرد . شاهنشاه با اینکه مریض شده بود باز قبایل و مردم دشت نشین را با اتحاد و بیرون راندن مهاجمین دعوت نمود .

خالد بن ولید با وجود پیروزیهایی که به آسانی یافته بود ظاهراً به آن علت که مسلمین در آن تاریخ خیال مفقاد کردن ایران را نداشتند جلوتر رفت بلکه به آن طرف شط فرات برگشت . این سردار عرب در یکی از همین جنگها قسم یاد کرد بود که اگر فتح کند از خون دشمنان خود جوئی ارغوانی رنگ ، جاری سازد و چون غالب آمد و ایرانیان شکست یافتند خالد امر داد که هیچ اسیری را بدون اطلاع او نکشند بلکه همگی را پیش او ببرند و چنین کردند . خالد به ایفای سوگند خود مشغول شد یعنی بریدن سر ایشان در کف رودخانه خشکی دستور داد اما چون بعلت خشکی زمین و فرو رفتن خون نهر ارغوانی رنگ جاری نمیشد و عمل بسوگند حقیقت پیدانمیکرد

بناچار دستور داد که جماعتی از اسرای ایرانی را در کنار نهر جاری سر بریدند تا آب آن به خون ایشان ارغوانی گشت و خالد قانع شد که بسوگند خود عمل کرده است. میگویند آسیاهائی که با آب این نهر کارر گندم برای سپاهیان آرد میکردند مدت سه روز تمام چرخهای آنها با آب سرخ فام میگشت. ابوبکر بهمین تسخیر قسمت جلگه‌های ایران و تزلزلی که عملاً در اساس سلطنت شاهنشاهان ساسانی راه یافته بود قانع شد بخصوص که فتح اراضی و انتشار اسلام در خارج از حدود عربستان هنوز منظور نظر مسلمین قرار نگرفته بود با این حال عده کثیری از مردم عراق عرب که مساکشان مسخر مسلمین شده بود قبول اسلام کردند تنها مردم شهر حیره همچنان عیسوی ماندند.

عمر خلیفه ثانی نیز سعی داشت که همین سیاست عدم تعرض و تجاوز ابوبکر را حفظ نماید ولی بعضی لشکر کشیها که بدون اجازه او از طرف مسلمین انجام گرفت خواه نا خواه بیسط ممالک اسلامی منتهی گردید.

دولت ساسانی در این ایام بقدری ضعیف شده بود که هر صاحب قدرتی که به آن حمله میکرد طبعاً آن را از میان بر میداشت. کلیه کسانی که بدعوی سلطنت برخاستند بدست مدعیان دیگری که قیام میکردند بی رحمانه کشته شدند و از این میان عده‌ای هم که چند صباحی نام شاهنشاهی یافتند آلت دست زنان حرم بودند و دربار ساسانی در حقیقت منحصر بهمین عده نسوان فتنه‌ساز شده بود. یکی از رؤسای کم اهمیت قبیله‌ای از اعراب مطیع ایران چون کاملاً از ضعف داخلی این کشور اطلاع داشت و ضمناً از خصومت و قدر ناشناسی که سراسر آن دستگاه را فرا گرفته بود خشمگین بود تصمیم گرفت که بخوزستان حمله‌ور شود.

شکی نیست که این شخص امید داشت که بفتوحات عظیم نایل آید و همان مقام و شهرت خالد بن ولید را تحصیل کند. اگر چه ابتدا در مقابل خود به مقاومتی بر نخورد و تا حدود استخر یعنی شهر پارسه قدیم (پرسپولیس) پیش راند اما بزودی معلوم شد که آن بخت و اقبال خالد یار ویاوراوست نه تدبیر و هنر لشکر کشی او را دارد بهمین جهت از راه ناتوانی دست بدامن خلیفه ثانی زد و از او استمداد و استعانت جست.

عمر این عمل فرمانده عرب را که عین نا فرمانی بود با خشم تمام تقبیح کرد و عده‌ای را بیاری او فرستاد تا وی و بارانش را از چنگ ایرانیان نجات دادند یعنی در حقیقت انزمام و عقب نشینی او را تأمین کردند.

این هزیمتی که نصیب عرب شد هر زمان حکمران اهواز را بر آن داشت که در صدد حمله به مسلمین بر آید لیکن وی در این اقدام فیروز نگریدید بلکه عمل او موجب حمله دیگری از جانب مسلمین بخوزستان شد و در نتیجه اهواز بدست ایشان افتاد.

عمر بار دیگر از پیشروی مسلمین جلوگیری کرد و بلیشکریان اسلام دستور داد که در سرزمین هائی که تازه تصرف نموده بودند ترتیب اداره و حکومت قدیم را برقرار سازند و ترعه‌هایی را که بکار زراعت می آید تعمیر نمایند و پیشرفت امور تجارتمی را بر هر گونه کسب افتخار در تسخیر اراضی و تشکیل دولتی وسیع مقدم دارند.

باید گفت که اقراض نهائی دولت ساسانی و انقیاد سراسر ایران و افتادن آن بدست خلیفه اسلام در حقیقت نتیجه سبک سری یزدگرد سوم و هر زمان است چه تحریکات و توطئه سازیهای این ابن در تن بالاخره عمر را که بحمله ایران راضی نبود بر آن داشت که مسلمین را به پیشروی به

طرف کوهستان غربی این مملکت اجازه دهد - وی این لشکر کشی را در سال ۱۸ هجری در عهدۀ نعمان بن مقرن گذاشت .

هرمزان در همان اوایل کار اسیر شد و او را در زنجیر بمدینه پیش خلیفۀ ثانی فرستادند و امر شد که او را با همان لباسی که در ایران در ایام حکومت می پوشید با بخدمت شاهنشاه شرفیاب میگشت بمسجد الحرام بخدمت عمر ببرند تا اسیری او باین حال در ذهن اعراب ساده ذهن چنانکه باید مؤثر افتد . بعلت اختلاف فاحشی که در ظاهر بین يك نفر سردار ایرانی و امیر المؤمنین عرب وجود داشت هرمزان ابتدا عمر را که در هیئت يك تن عرب ساده و بی آرایش بود شناخت زیرا که تصور نمیکرد که خلیفۀ مسلمین در چنین هیئت و لباسی باشد .

خلیفه ابتدا امر داد تا البسه فاخر هرمزان را از تن او کنند و جامه ساده ای که شایسته يك نفر اسیر باشد در بر او کردند سپس از او حال ایران وضعف حکومت آنرا استفسار نمود .

هرمزان که اینگونه سؤالات را مقدمه محاکمه و صدور حکم قتل خود می پنداشت از ترس جان بر خود میلرزید و قادر بادای جواب درست نبود . عاقبت از خلیفه تمنی کرد که شربت آبی به او برسانند . چون بدستور عمر برای او آب آوردند از آشامیدن ابا نمود . خلیفه علت ابای او را پرسید ، گفت میترسم که آب مسموم باشد یا آنکه چون او بکار آشامیدن مشغول شود ویرا از پشت سر با خنجر از پا در آورد . عمر بوی اطمینان داد که تا آب را ننوشد کسی متعرض جان او نخواهد شد . هرمزان تا گهان آبی را که در دست داشت بر زمین ریخت . عمر خواست که فی المجلس او را بقتل برساند لیکن حضار بیاد او آوردند که گفته بود جان هرمزان تا آب را ننوشد در امان است . عاقبت هرمزان قبول اسلام کرد و در مدینه مقیم شد و عمر غالباً در امور راجع به ایران از آراء او استفاده مینمود و در حقیقت او در این زمینه حکم مستشار خلیفه را یافت .

در این ایام نعمان فرمانده سپاهیان عرب به پیشرفت در ایران مشغول بود چنانکه پس از اسیری هرمزان شوش را گرفت اما با مردم آن بخوشی رفتار نمود بهمین جهت جمع کثیری از ایشان اسلام آوردند سپس بطرف جندیشاپور پیش راند و آنجا را نیز گرفت و نسبت با اهالی آن شهر هم حسن معامله نشان داد و متعرض بیمارستان یعنی مدرسه طبی آن شهر نشد بلکه اطبای عیسوی آن را هم همچنان بر سر کار خود باقی گذاشت سپس بطرف اصفهان پیش راند .

یزدگرد سوم بار دیگر در صدد عقب راندن مسلمین برآمد و بهمین نیت با ۱۰۵۰۰۰ سپاهی که در همدان گرد آورده بود برای نجات اصفهان متوجه آن صوب گردید .

چون این خیر بخلیقه رسید دانست که اگر نجند و قوای تازه نفسی بحدود دولت اسلام که هنوز نضجی نگرفته بود حمله آورد حفظ قرار و امن برای آن ممکن نخواهد شد و اگر مسلمین در کوهستانهای ایران شکستی بخوردند در عراق نیز منهدم خواهند شد و شهرهای بصره و کوفه که تازه بوسیله ایشان بنا شده بود از دست خواهد رفت بهمین جهت مصمم شد که خود بیاری نعمان بشتابد اما باصرار صحابه بالاخره در مدینه ماند و قوای جدیدی به کمک نعمان و مسلمین روانه حدود ایران کرد . قوای ایران که از جهت عدد پنج مقابل سپاهیان اسلام بودند بسرذاری فیروزان ناحیه جنوب غربی همدان را مقر خود قرار داده بودند و در همین محل مسلمین در سال ۲۱ هجری ( ۶۴۲ م ) بمقابله ایشان شتافتند و در نهاوند تلافی فریقین دست داد .

سپاهیان ایران دچار شکست کامل شدند و خاندان ساسانی و آئین و آدابی که ایشان مروج

وحامی آن بودند از میان رفت و آنچه را که به آن تمدن و آداب اسلامی میگویند جای تعالیم علمی سربانیان عیسوی مذهب را گرفت .

نعمان در وقعه نهاروند بقتل رسید و فیروزان هم که از عمر که سالم گریخته بودند روز بعد کشته شد باین معنی که در فرار بطرف همدان بمعبور تنگی رسید که کاروانی حامل عمل آن را بسته بودند موقعی که میخواست از میان کاروانیان راهی برای خود باز کند دستگیرش کردند و کشتند و مثل معروف و لله جنود من السل در مورد واقعه او گفته شده است .

اما یزدگرد که حاضر بشلمین شدن نبود بسمت اصفهان گریخت و مسلمین در ۲۲ هجری بر شهر ری استیلا یافتند . یزدگرد از اصفهان عازم کرمان شد و عاقبت خود را ببلخ رساند و همچنان مایوس و سرگشته میزیست تا سال ۳۲ هجری ( ۶۵۲ م ) بقتل آمد و با این واقعه خاندان اردشیر بایکان برافتاد و دوره سیادت عرب و تسخیر آن زمان بسط طب اسلامی فرارسید .

اگر بخواهیم بیطرفانه نظر کنیم باید بگوئیم که ظاهراً فاتحین عرب در زمینه دانش هیچ معلوماتی نداشته‌اند که بر معارف ایرانی بیفزایند و در پیشرفت دامنه علوم بابشان کمکی کرده باشند .

معلومات و مآخذی که ما در باب وضع طب در عربستان قبل از اسلام در دست داریم بی نهایت اندک است و اگر هم چیزی یا نوشته‌ای در این خصوص وجود داشته است اثری از آن بیجا نمانده فقط تنها نکاتی که راجع باین موضوع دیده می‌شود گذشته از کتب تراجم اطبا واحادیث که در دوره‌های متأخر مدون شده همان اشاراتی است که در اشعار شرعی جاهلیت و قرآن با آنها برمیخوریم .

اشاراتی که در قرآن می‌یابیم هم کم است و هم وافی بفهم مقصود نیست . مؤلفین کتب تراجم اطبا سورة الفیل را جداً نازل در شان و با یا قحط عام یا آبله‌ای میدانند و آن بلاشبیه مقارن بوده است با استیلای حبشه بر مکه در سال ۵۷۰ میلادی یعنی سال تولد پیغمبر اسلام ولی آیات قرآن در این خصوص بقدری موجز و پویشده در لباس مجاز و استعاره است که از مطالعه آن نمیتوان دانست که عرب چگونه مرض را تشخیص داده و بچه ندائیری در رفع آن بلاکوشیده اند .

رسایک Resike ( ظاهراً Reiske ! ) باستناد قول مسعودی مدعی است که آبله و سرخجه اول بار در این سال در عربستان نمایان شده . این ادعا اگر چه محتمل است لیکن مسلم نیست .

کسن دو پرسوال Caussin de Perceval در کتاب تاریخ عرب قبل از اسلام از ظهور دیگری از آبله در عربستان ذکر میکند که مورخین بروز آنرا در سال ۶۰۱ میلادی یاد آور شده‌اند .

در باب حفظ صحت شخصی در قرآن فقط بدادن دستور هائی حکیمانه اکتفا شده است مثل کلاوا واشربوا ولا تسرفوا و .... ( قرآن سوره ۲ آیه ۲۳۳ ) .

این نوع آراء و افکار در باب طب که نظایر آنها در اشعار شرعی جاهلیت نیز دیده میشود چون در حقیقت خالی از ارزش عملی بوده است نمیتواند وضع این فن را در میان مردم آن روزی عربستان بنمایاند . باید در نظر داشت که قبل از اسلام عده کثیری یهود در بلاد عرب ساکن بودند و شرعی جاهلیین از ایشان و عیسویان مجاور آراء و افکاری در باب بعضی از امراض و مداوای آنها که برای بومیان عربستان بکلی تازه گی داشته فرا گرفته و در اشعار خود به آنها اشاراتی کرده‌اند .

امروز القیس که در قرن ششم میلادی میزیسته در شرح خود از دردهای عصبی ناشی از شرب خمر مینالد و میگویند که قتل او در نتیجه پوشیدن جبه مسمومی بوده است که پوستی نیابوس امپراطور روم شرقی برای او فرستاده بوده .